

بررسی امکان بهره‌گیری از عدالت تربیتی برآمده از نظریه عدالت جان رالز در نظام‌های آموزشی: رویکرد هرمنوتیک انتقادی

■ بهبود یاری‌قلی*
■ سعید ضرغامی**

چکیده:

هدف پژوهش حاضر، بررسی امکان بهره‌گیری از عدالت تربیتی برآمده از نظریه عدالت جان رالز در نظام‌های آموزشی و به‌ویژه نظام آموزشی ایران از نظر شش متخصص تربیتی بوده است. روش پژوهش این پژوهش، هرمنوتیک انتقادی به‌عنوان یکی از رویکردهای پژوهش کیفی و ابزار آن مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته است. انتخاب مصاحبه‌شوندگان بر اساس تخصص و آثار ایشان در زمینه موضوع پژوهش صورت گرفته است. هدف پژوهش با تمرکز بر این چهار محور پی‌گیری شد:

۱. امکان استنتاج عدالت تربیتی از نظریه‌ای که در درون فلسفه سیاسی شکل گرفته است،
۲. امکان عملیاتی کردن دلالت‌های تربیتی حاصل شده؛
۳. میزان انطباق نظریه عدالت با تاریخ فرهنگی کشور ما و
۴. میزان کارایی عدالت تربیتی مأخوذ از نظریه عدالت در نظام آموزشی ایران.

نتایج نشان داد که امکان استنتاج عدالت تربیتی از نظریه عدالت به لحاظ روش‌شناختی مقبول و مورد تأیید است و امکان عملیاتی کردن آن در نظام‌های آموزشی به لحاظ منطقی وجود دارد. از سوی دیگر جامعه ما به لحاظ تاریخی و فرهنگی پذیرای عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت بوده و میزان کارایی آن نیز منوط به فراهم شدن زیرساخت‌هایی همچون نیروی انسانی کارآمد و ساختار اقتصادی عادلانه است.

کلید واژه‌ها: عدالت تربیتی، نظریه عدالت، جان رالز

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۷/۲۷ تاریخ شروع بررسی: ۹۲/۷/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۲/۱۰/۱
* استادیار گروه امور تربیتی و مشاوره دانشگاه شهید مدنی آذربایجان behboud.yarigholi@yahoo.com
** دانشیار دانشگاه خوارزمی

مقدمه

بررسی تاریخ نظام‌های آموزش و پرورش دنیا نشان می‌دهد که عدالت و عدالت‌محوری همواره یکی از دغدغه‌های مسئولان تعلیم و تربیت بوده است. وجود نگاه‌ها و تعاریف مختلف از مفهوم عدالت تربیتی خود گویای اهمیت این موضوع در نظام‌های آموزشی است. این از آن روست که یکی از نهادهای پایه و مؤثر هر جامعه که هم می‌تواند عاملی جهت تحقق عدالت باشد و هم از آن متأثر شود، نهاد تعلیم و تربیت است. در هر جامعه‌ای مردم عموماً انتظار دارند که نظام آموزش و پرورش کارکردها و وظایف گوناگونی برای اعضای آن انجام دهد، از جمله این که جامعه را از طریق فراگرد آموزش و پرورش، به سوی زندگی اجتماعی بهتر و عادلانه‌تری سوق دهد (علاقه‌بند، ۱۳۸۷). در بعدی دیگر، این نهاد تعلیم و تربیت است که مسئول پرورش شهروندانی عدالت‌محور و تداوم‌بخش جامعه عادلانه است. ارتباط میان عدالت و آموزش و پرورش، محدود به موارد فوق‌الذکر نیست؛ هنگامی که از لزوم آموزش همه اعضای جامعه فارغ از جنسیت، نژاد، مذهب و... سخن به میان می‌آید، زمانی که وجود مدارس خصوصی با امکانات آموزشی بهتر، برای دانش‌آموزان با سطح رفاه اقتصادی بالا را از چشم‌انداز عدالت، چالش برانگیز می‌بینیم، وارد مبحث عدالت تربیتی می‌شویم (بری هاوس^۱، ۲۰۰۷). از میان تعاریف مختلفی که از عدالت تربیتی ارائه شده است، تعریف زیر جامع‌تر به نظر می‌رسد: عدالت تربیتی عبارت است از یک فرایند نه به‌عنوان یک برون‌داد که الف: به دنبال توزیع یا بازتوزیع منابع، فرصت‌ها و امکانات است. ب: ریشه‌ها و عوامل محدودیت‌های تربیتی و ناعدالتی‌های تربیتی را به چالش می‌کشد. ج: به دنبال تقویت توانایی‌های افراد است تا بتوانند با استفاده از کشف استعدادهای خویش به خودمختاری برسند. د: با استفاده از جلب رضایت همه افراد از طریق توزیع امکانات تربیتی، نوعی مشارکت اجتماعی داوطلبانه در بین افراد به‌وجود می‌آورد (روسیتر^۲، ۲۰۰۸).

اگر نظام آموزشی را به‌صورت یک سیستم که دارای ورودی و خروجی، و فرایندی است که در زمینه‌ای به‌عنوان محیط فعالیت می‌کند در نظر بگیریم، در برقراری عدالت باید نگاهی کلان به همه این اجزاء وجود داشته باشد. باید در نظر داشت که ورودی‌ها به نظام آموزشی، اعم از دانش‌آموز، معلم، منابع مالی و دیگر منابع، باید براساس عدالت‌گزینش شده باشند؛ فرایندهای برنامه درسی، مدیریت آموزشی و ارزشیابی تحصیلی عادلانه باشد و همچنین اصل رعایت عدالت در رابطه نظام آموزشی با محیط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مدنظر قرار گیرد. از آن جا که عدالت اساسی‌ترین ارزش اجتماعی و به نوعی عامل بقای جامعه است، و نیز ارزشی فراگیر است که باید در تمامی جنبه‌ها و شئون حیات اجتماعی تجلی داشته باشد و تمام ساز و کارهای اجتماعی در راستای آن حرکت کند (صادق‌زاده، حسنی، کشاورز و احمدی، ۱۳۸۹)، لذا عدالت تربیتی نیز، از مباحث بنیادی و مهم در امر تعلیم و تربیت محسوب می‌شود. بنابراین نیاز است نظریه‌های مختلف درباره عدالت بررسی شده، نقاط قوت هر نظریه‌ای مورد توجه و تأمل قرار گیرد تا در صورت امکان مورد استفاده واقع شود.

عدالت تربیتی از سه منظر مورد توجه قرار می‌گیرد: نخست از جهت توزیع عادلانه منابع و فرصت‌های آموزشی، به‌منظور توسعه ظرفیت‌های ادراکی و آزادی عقلانی افراد جامعه. دوم از جهت پرورش افرادی عدالت‌محور که به‌عنوان کارگزاران نهادهای اجتماعی به رواج رفتار عادلانه و به سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و وضع قوانین عادلانه کمک می‌کنند و سوم از جهت تولید دانش‌های لازم برای برپایی ساز و کارهای عادلانه توسعه و ایجاد ساختارهای عدالت‌محور (علم‌الهدی، ۱۳۹۱).

یکی از نظریه‌های معاصر در زمینه عدالت، نظریه جان رالز است، که بر بنیاد نقد نظریه‌های پیشین شکل گرفته و جزء دیدگاه‌های پرآوازه در فلسفه سیاسی غرب در باب عدالت محسوب می‌شود (سن، ۲۰۰۹). در همین باره و برای نمونه تلیس (۱۳۸۵/۲۰۰۱) می‌گوید: «رالز در نظریه عدالت خویش، نه تنها کار نقدانه پیش نهادن استدلال‌هایی خلاقانه و مجاب‌کننده علیه مهم‌ترین شرح‌های عدالت را در روزگار ما انجام می‌دهد، بلکه علاوه بر آن سلسله‌ای از ملاحظات خلاقانه را با تخیل قوی و به نفع خودش به کار می‌گیرد. این ترکیب نقد و استدلال نیرومند با خلاقیت و بصیرت معیار تازه‌ای در فلسفه سیاسی به دست داد. از این جهت رالز مبحث فلسفه سیاسی را متحول کرد».

نظریه عدالت رالز به دنبال نقد «فایده‌باوری» و یافتن جایگزینی برای آن در حوزه اخلاق انسانی است. ایده اصلی نظریه عدالت فراتر از نقد فایده‌گرایی است؛ یعنی آن ایده، ارائه تفسیر جدیدی از نظریه قرارداد اجتماعی با محور قرار دادن موضوع عدالت است که در آن به‌طور گسترده‌ای از طرز تلقی کانت از عقل استفاده شده است. در نظریه عدالت به سه مسئله مهم پرداخته شده است: نخست، تفسیری جدید از نظریه قرارداد اجتماعی. دوم استفاده گسترده از طرز تلقی کانت از عقلانیت در این تفسیر و سوم نقادی فایده‌گرایی و تلاش برای ارائه بدیل و جایگزینی برای آن (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴). بنابراین پروژه رالز پروژه‌ای اخلاقی است؛ زیرا از یک سو می‌خواهد نظریه اخلاقی و فلسفی جامعه‌ای برای جوامع لیبرال دموکرات غربی طراحی کند، که جان‌نشین مناسبی برای نظریه اخلاقی نفع‌انگار باشد؛ و از سوی دیگر می‌خواهد تکلیف معیارها و اصول عدالت را روشن سازد، تا سنجه و شاخص داوری نهایی‌ای به دست داده باشد درباره این که آیا جامعه‌ای بر پایه اخلاقی عدالت استوار است یا خیر؛ و این تأکید از آنجا ناشی می‌شود که رالز عدالت را برترین فضیلت اجتماعی می‌داند (رالز، ۱۹۹۲، ص. ۲۱). رالز معتقد است از طریق دو اصل عدالت که در وضع نخستین منظور او از وضع نخستین، وضعی فرضی و ایده‌آل است که در آن اصول عدالت‌گزینش می‌شود. در این وضع شرایطی وجود دارد که افراد جامعه در آن شرایط، بدون اطلاع از موقعیت آینده خود، اصول زندگی اجتماعی را گزینش می‌کنند. در این وضعیت، افراد در مورد یک جامعه عادلانه و منصفانه تصمیم‌گیری می‌نمایند انتخاب می‌شود، جامعه عادلانه در تمام ابعاد آن شکل خواهد گرفت. این دو اصل عبارتند از:

اصل نخست: هر شخص قرار است نسبت به گسترده‌ترین آزادی اساسی سازگار با آزادی مشابه دیگران حق برابری داشته باشد.

اصل دوم: قرار است نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به‌گونه‌ای ساماندهی شود که: اولاً بیشترین نفع را برای کم‌نصيب‌ترین افراد داشته باشد؛ و ثانیاً وابسته به مشاغل و مناصبی باشند که دسترسی به آن‌ها برای همگان امکان‌پذیر باشد» (رالز، ۱۳۸۷/۱۹۹۸، ص. ۱۱۰). اگر بخواهیم این اصول را نام‌گذاری کنیم، اصل اول را باید «اصل آزادی»، بخش اول اصل دوم را «اصل تفاوت» و بخش دوم اصل دوم را «اصل فرصت برابر» بنامیم.

از سوی دیگر، جامعیت نظریه عدالت رالز نشانگر اهمیت آراء وی و وجود مناسباتی با امر عدالت تربیتی است. رالز فیلسوفی است که اگر چه در جوامع مختلف مورد توجه زیادی قرار گرفته ولی در جامعه ما چندان مورد تأکید و بحث قرار نگرفته است. وی در تشریح و دفاع از اصل دوم عدالت خود (اصل تمایز)، به صراحت ارتباطی مستقیم با تعلیم و تربیت ایجاد می‌کند: «اصل تفاوت و جبران، مبین آن است که به‌منظور رفتاری مساوی و برابر با همه افراد جامعه، برابری واقعی فرصت‌ها باید تأمین شود و جامعه توجه بیشتری به افراد با توانایی و دارایی ذاتاً کمتر و افرادی که در موقعیت‌های اجتماعی پایین‌تری به دنیا آمده‌اند، داشته باشد. به‌منظور تحقق این اصل منابع بیشتری باید به تعلیم و تربیت این افراد در مقایسه با افراد باهوش و توانمند تخصیص یابد و این مداخله حداقل باید در یک دوره زمانی خاصی اعمال گردد» (رالز، ۱۹۹۲، ص. ۱۶۵). همچنین در توضیح اصل برابری اظهار می‌دارد: «برابری فرصت به معنای مجموعه‌ای معین از نهادهاست که ضامن بخت برابر تعلیم و تربیت اشخاصی با انگیزه‌های مشابه و گشوده نگه داشتن همه مناصب و مشاغل به روی همگان بر مبنای شایستگی و تلاش‌هایی باشد که ارتباط درستی با وظایف محوله خویش دارند» (رالز، ۱۹۹۲، ص. ۲۴۵). همچنین رالز در کتاب «عدالت همچون انصاف» و در بخش نهادهای ساختار اساسی عادلانه به بررسی وظایف نهادهای اصلی دموکراسی می‌پردازد و در یکی از بندهای آن عنوان می‌دارد: «تا آنجا که ممکن است، پیش‌بینی‌های لازم برای تحقق برابری منصفانه فرصت‌ها در انواع گوناگون آموزش و پرورش باید فراهم گردد» (رالز، ۲۰۰۱). ابتناء نظریه عدالت رالز بر نقد نظریه‌های عدالت پیشین، سیطره نظریه وی بر حوزه عدالت پژوهی^۵، محوریت مقوله عدالت اجتماعی یا عدالت توزیعی و جایگاه و ارزش ویژه اصول عدالت - که از منظر وی هم‌تراز شان مبحث حقیقت در مباحث نظری و دانش بشری است سبب شده است که نظریه عدالت وی کانون توجه صاحب‌نظران باشد و دلالت‌های عمیقی در حوزه‌هایی همچون تعلیم و تربیت داشته باشد که به لحاظ پایه‌های نظری، قوی و منسجم و در عرصه عمل نیز قابلیت کاربردی دارد.

مهم‌ترین پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه نشانگر لزوم توجه به عدالت تربیتی و اهمیت آن از ابعاد گوناگون است: مقاله‌ای با عنوان «عدالت در آموزش و پرورش از دیدگاه اسلام با تأکید بر خصوصی‌سازی مدارس» توسط باقری و نجفی (۱۳۸۷) به رشته تحریر درآمده است که ابتدا به بررسی آراء شهید صدر و شهید مطهری درباره عدالت اجتماعی پرداخته شده است و در آن معیارهای تلاش، نیاز و استحقاق‌های ذاتی جهت بهره‌مندی افراد از امکانات و منابع مورد توجه قرار گرفته است. بری

هاوس (۲۰۰۷) در مقاله‌ای با عنوان «عدالت آموزشی و تفکیک اجتماعی اقتصادی در مدارس» عنوان نموده است که: مباحث جامعه‌شناسان در زمینه عدالت آموزشی، عمدتاً بر تفکیک اجتماعی اقتصادی افراد به‌عنوان ابزاری اساسی در ناعدالتی متمرکز است و ایده‌ال و آرزوهای آن‌ها این است که این تفکیک و تمایز باید جای خود را به تلفیق و یک‌پارچگی بدهد. کلارک^۶ (۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان «عدالت آموزشی، تعلیم و تربیت و تحصیل: بعضی مسائل فلسفی» معتقد است: عدالت اجتماعی، مفهومی کلیدی در سیاست و عمل تربیتی کنونی است با این حال در عرصه عمل و کاربرد آن در امر تحصیل، از چالش‌برانگیزترین مباحث به‌شمار می‌رود. استوجانور^۷ (۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان «کدام یک از نابرابری‌های آموزشی ناعادلانه هستند؟» به بررسی عدالت آموزشی به‌صورت عملی پرداخته است. وی در این مقاله به دنبال پاسخی برای این سؤال است که: کدام نوع از نابرابری‌های آموزشی و تحت چه شرایطی ناعادلانه محسوب می‌گردد؟ پراویکا^۸ (۲۰۰۶) در رساله دکتری خود به‌عنوان «سیاست‌های آموزشی: بازخوانی جان رالز به‌عنوان نظریه پرداز تربیتی»، دو سطح تعلیم و تربیت را به‌عنوان زیربنای اساسی لیبرالیسم سیاسی آشکار می‌سازد و از این رو از تعلیم و تربیت به‌عنوان رکن اساسی این نظریه (نظریه عدالت رالز) یاد می‌کند.

در این پژوهش با رویکرد هرمنوتیک انتقادی و با ابزار مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با متخصصان حوزه تعلیم و تربیت به بررسی امکان بهره‌گیری از فلسفه عدالت تربیتی برآمده از نظریه رالز در نظام‌های آموزشی و به‌ویژه نظام آموزش و پرورش ایران پرداخته شده است.

■ روش پژوهش

همان‌طور که ذکر شد برای فهم امکان بهره‌گیری از فلسفه عدالت تربیتی برآمده از نظریه رالز در نظام‌های آموزشی، از دیدگاه متخصصان فلسفه تعلیم و تربیت کشور، از هرمنوتیک انتقادی بهره گرفته شده است. هرمنوتیک انتقادی، فهم بر بنیاد نقد است. در این روش، پژوهشگر در جست‌وجوی فهم پدیده‌ای است که از سوی دیگران توصیف و نقد می‌شود (هافمن^۹، ۲۰۰۳).

به باور دیلتای (به نقل از نقیب‌زاده، ۱۳۸۷) تفاوت بنیادی علوم طبیعی و علوم انسانی در آن است که اولی در جست‌وجوی «تبیین^{۱۰}» رابطه علی و بستگی میان رویدادهایی است که در «بیرون» آدمی رخ می‌دهند. در این قلمرو پژوهشگر از سویی با مفهوم‌هایی چون ماده، زمان، مکان، علت^{۱۱} و نیرو سر و کار دارد و از سوی دیگر به سخنی در بیرون موضوع می‌ماند و از بیرون می‌نگرد. اما در علوم انسانی پژوهشگر با مفهوم‌هایی چون پویایی، تحول، انگیزه، مقصود، دلیل^{۱۲}، غایت و به‌ویژه مفهوم‌های ارزشی و معنایی سر و کار دارد. این مفهوم‌ها از سویی در پیوند با زندگی آدمی و جنبه‌های گوناگون آند و از این رو برآمده از تحول تاریخی‌اند و از سوی دیگر شمار معینی ندارند. بر همین بنیاد در علوم انسانی سخن بر سر «فهمیدن^{۱۳}» یا دریافتن «تجربه زندگانی» است. از همین رو باید به درون راه یافت و از

درون دریافت. درست است که زندگی از درون دریافت می‌شود ولی این دریافتن همیشه نیازمند زمینه‌ای بیرونی و همگانی یا همان جهان تاریخی و اجتماعی است. آدمی نه تنها در تاریخ زندگی می‌کند بلکه به آن نیز وابسته است و زندگی، دریافت‌ها و چگونگی‌هایش همواره به وضعیت فرهنگی، اجتماعی و تاریخی او وابسته است و چنین زمینه‌ای از سویی شرط لازم دریافتن معنای زندگی در گفته‌ها، نوشته‌ها، رفتارها و حالت‌های انسان‌های دیگر است و از سوی دیگر خود بر آمده از آن است. این همچون دیالکتیکی است که شلایرماخر از آن سخن می‌گفت. بر بنیاد آن چه گفته شد دیلتای فهمیدن را «باز یافتن من در تو» خوانده و در آن بر وابستگی «تجربه زندگی»^{۱۴}، «فهمیدن» و «بیان کردن» تأکید می‌کند. وی فرایند فهم را از راه «دور هرمنوتیکی» یعنی دریافت وابستگی دوسویه جزء و کل به یکدیگر ممکن می‌داند. دور هرمنوتیکی در تمام سطح‌های فهمیدن بر قرار است. در پایین‌ترین پایه، یعنی فهم یک گزاره، فهمیدن گزاره وابسته به فهمیدن معنای واژه‌های آن است و فهمیدن معنای واژه‌ها نیز وابسته به فهمیدن معنای گزاره‌ای است که واژه‌ها در آنند. این نکته‌ای است که شلایرماخر نیز به گونه‌ای دیگر بر آن تأکید دارد. اما فرایند فهمیدن در سطح‌های بالاتر نیز چنین است و در هر گونه فهمیدن متن، زمینه و افقی در کار است. هر گونه دریافتی بر پایه پیش دریافتی است و دریافت‌های تازه بسا زمینه‌ای برای دگرگونی یا تحول دریافت‌های پیشین (ضرغامی، ۱۳۹۰).

یوشر^{۱۵} (۱۹۹۶)، معتقد است که شکل‌گیری دانش، نه خطی و تراکمی بلکه چرخه‌ای دوسویه و مارپیچی است. چرخه‌ای و مارپیچی بودن هرمنوتیک، بدان معناست که تفسیر کردن همواره بر زمینه باورها و رفتارها یا به سخن دیگر پیش فرض‌ها و فرض‌هایی امکان‌می‌یابد که پژوهشگر و پژوهش‌شونده، هیچ‌گاه آگاهی کاملی از آن‌ها ندارند. نکته مهم در این باره آن است که رهایی آدمی از سنت‌ها یا پیش فهم‌ها، هیچ‌گاه ممکن نیست و از همین رو لازم است به جای تلاش بیهوده برای به کنار نهادن یا به تعبیر هوسرل در پرانتزگذاردن آن‌ها (نقیب‌زاده، ۱۳۸۶) به آن‌ها همچون نقطه آغازین فهم نگریسته شود. تأکید دیلتای بر دانش و خرد تاریخی به‌جای خرد ناب کانت و این گفته او که «سوژه یا شناسنده، آن چنان‌که از سوی لاک، هیوم و کانت نگریسته می‌شود، خون ندارد بلکه در رگ‌های او آب خرد جاری است...» (هیتینگ^{۱۶}، ۲۰۰۵، ص. ۶) نیز در همین راستاست. پس سخن نه بر سر فراتر رفتن از پیش فهم‌های خود همچون پژوهشگر و دیگری همچون پژوهش‌شونده، بلکه بر سر آگاهی درباره آن‌هاست و این آگاهی زمینه آمیختگی افق‌هاست.

از سوی دیگر هابرماس^{۱۷} (۱۹۷۲) با توصیف علایق سه‌گانه بشری و ارتباط این علایق با سه نوع دانش، یعنی علوم طبیعی، علوم تاریخی هرمنوتیکی و علوم انتقادی، به تشریح پارادایم انتقادی می‌پردازد. در پارادایم انتقادی هدف پژوهش، تغییر وضع موجود در جهت برابری و آزادی بیشتر اجتماعی است. در این راه دو گام اساسی لازم است: نخست شناخت، نقد و آگاهی‌بخشی درباره نیروهای نظام‌مند سلطه و سرکوب، که مانع اصلی برابری و آزادی انسان‌ها هستند و دوم اقدام در جهت رفع آن‌ها. به‌نظر

می‌رسد هابرماس در رویارویی با چنین پرسش‌هایی درباره جایگاه شناخت‌شناسانه دل‌بستگی‌های سه‌گانه آدمی، نظریه‌اش را به جای بنیادگذاری بر شناخت‌شناسی‌های سنتی و کلاسیک (که به باور او از گونه فلسفه‌های آگاهی هستند)، بر فلسفه زبان، استوار کرده است. به سخن دیگر او در جست‌وجوی یافتن خاستگاه و توانایی‌های شناختی انسان به تنهایی و جدا از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی او نیست و از همین رو به جای آگاهی، همچون ویژگی هر فرد انسانی، بر زبان همچون ابزار مهم زندگی اجتماعی او، پا می‌فشارد. به باور هابرماس (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷) پیوند مفهوم‌های به هم وابسته جامعه، زندگی و کنش ارتباطی^{۱۸}، بر بنیاد زبان است. زبان از سویی برخاسته از ارتباط با دیگران است و از سوی دیگر زمینه چنین ارتباطی است. با نظر به همین نقش ارتباطی است که زبان را امکانی برای گذر از «من» و «آگاهی» فردی می‌داند؛ هابرماس جست‌وجوی حقیقت را کار «ما» و در گفت‌وگوی خردمندانه می‌داند (ضرغامی، ۲۰۱۱). هابرماس نقش مهم زبان در میانجی‌گری هرگونه ارتباط و کنش اجتماعی و روشن ساختن زندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد ولی به این نکته توجه دارد که زبان می‌تواند نقش مشروعیت‌بخشی به روابط قدرت سازمان‌یافته و پنهان‌سازی سلطه در جامعه را نیز به عهده بگیرد؛ لذا افزودن بعد انتقادی برای جلوگیری از تبدیل زبان به امری ایدئولوژیک را لازمه بسط هر نوع روش‌شناسی می‌داند (مرشدی، ۱۳۸۶). هرمنوتیک انتقادی بر گفت‌وگوی میان افراد و ایجاد ارتباط و تفاهم در جامعه تأکید می‌ورزد. فرض هرمنوتیک انتقادی این است که توان ارتباطی انسان‌ها باعث تداوم زندگی اجتماعی توأم با تفاهم می‌شود. یعنی اینکه افراد می‌توانند از طریق معانی مشترک با یکدیگر وارد گفت‌وگو شده و با فهم منظور یکدیگر به تفاهم برسند؛ تفاهم هم معطوف به رهایی بوده و در صورتی میسر می‌شود که عوامل سرکوبگر و مخدوش‌کننده ارتباط انسان‌ها از میان برداشته شود (منوچهری، ۱۳۸۱). استفاده از روش هرمنوتیک انتقادی در حوزه تعلیم و تربیت با پژوهش‌هایی همچون هافمن (۲۰۰۳) با عنوان «فناوری اطلاعات و آموزش: یک دیدگاه هرمنوتیک انتقادی به منظور ایجاد محیط آموزشی منصفانه در مناطق شهری» معطوف به بحث برقراری عدالت بوده است.

بر بنیاد آن چه گفته شد، در روش هرمنوتیک انتقادی مدنظر در این پژوهش، مصاحبه‌هایی مطابق با معیارهای هرمنوتیک انتقادی که گفت‌وگو عاری از عوامل مخدوش‌کننده بوده و منجر به فهم جدید می‌گردد با چند استاد متخصص جهت نقد و بررسی فلسفه عدالت تربیتی برآمده از نظریه رالز و افق‌ها و تنگناهای آن برای نظام‌های آموزشی به عمل می‌آید که این امر از سویی و بر مبنای تفسیرهای پژوهشگر سبب افزایش آگاهی و دانش ما درباره عدالت تربیتی می‌شود و از سوی دیگر چنین گفت‌وگو‌هایی سبب روشن‌نگری افق‌ها و تنگناهای این نظریه در نظام‌های آموزشی و راهکارهای احتمالی تغییر نابرابرهای تربیتی نظام‌های آموزشی خواهد شد. به باور هافمن (۲۰۰۳)، در هرمنوتیک انتقادی، ارتباط متقابل پایداری بین محقق و مصاحبه‌شونده ایجاد می‌گردد که ممکن است به ایجاد فهم، تفسیر و اصول کاربرد یگانه‌ای ما بین این دو ایجاد شود و در بیشتر موارد نیز احتمال خلق ایده‌ها و روش‌های بدیع نیز وجود دارد.

در روش مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته، مصاحبه‌کننده نیز نقشی فعال در جریان مصاحبه داشته و نظرات خود را ابراز می‌دارد تا توافقی بین مصاحبه‌شونده و مصاحبه‌کننده حاصل شود. در این نوع از مصاحبه، مصاحبه‌گر می‌باید در مورد تعدادی از عناوین از پیش انتخاب شده در ذهن پاسخ‌گو کاوش کند، ولی توجهی به پرسیدن پرسش‌های خاص به شکل از پیش تعیین شده ندارد. مصاحبه‌گری که از این روش استفاده می‌کند، نه دارای پرسش‌های استاندارد شده‌ای است که باید از همه پاسخ‌گوها پرسیده شود و نه به طبقه‌بندی کردن پرسش‌ها در حول و حوش موضوع می‌پردازد. در عوض، مصاحبه‌گر جنبه‌های متعددی از نظرات مصاحبه‌شونده را می‌کاود و موضوعات را آن طور که در گفت‌وگو پیش می‌آیند مطرح می‌کند، عناوین جالب توجه را تعقیب می‌کند و به نیروی تحلیل و ابتکار خود مجال تاخت و تاز می‌دهد. در همان حال سعی وی ایجاد فرضیه‌های جدید و آزمودن آن طی مصاحبه است (بکر^{۱۹}، ۱۹۵۷).

محورهای مصاحبه بر مبنای هدف پژوهش شکل گرفته و روایی آن نیز مورد تأیید استادان ذی‌صلاح بوده است.

■ انتخاب مصاحبه‌شوندگان و تحلیل اطلاعات

در آغاز طی مطالعاتی درباره آثار و تحقیقات انجام شده در زمینه بحث مورد نظر، اقدام به انتخاب افرادی می‌شود که باید مورد مصاحبه قرار بگیرند. منظور از متخصصان در این پژوهش، اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های عالی آموزشی و پژوهشی هستند که در حوزه عدالت تربیتی و همچنین اندیشه‌های رالز صاحب‌نظرند و در این‌باره آثاری را منتشر کرده و یا پایان‌نامه‌ها و رساله‌هایی را هدایت کرده‌اند. به‌طور کلی مصاحبه‌شوندگان بر اساس تجربیاتشان و همچنین تبحرشان نسبت به موضوع مصاحبه تعیین می‌گردند. شیوه‌های انتخاب و دلایل آن باید به روشنی مشخص شود. پس از لیست کردن نام افراد، مسئله مهم، تعیین چارچوب سؤالات از طرف مصاحبه‌شونده است.

به‌طور خلاصه مراحل جمع‌آوری اطلاعات در این روش عبارت است از: ۱. مصاحبه؛ که در هر مصاحبه، همه مباحث رد و بدل شده ضبط و یادداشت می‌گردد. ۲. متن مصاحبه به هر کدام از شرکت‌کنندگان در مصاحبه ارسال شده تا اصلاحات لازم را در آن به عمل بیاورند. ۳. پس از جمع‌آوری اطلاعات در نهایت به تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود (هافمن، ۲۰۰۳). در مرحله مصاحبه، تحلیل عمیق نتایج مصاحبه‌ها و تلخیص آن‌ها حائز اهمیت است. از نکات مهم در این زمینه آن است که محقق باید متن به‌دست آمده از گفت‌وگو را به‌عنوان منبع اصلی و عینی خود و معیار خویش در نظر بگیرد و از چشم‌انداز همان متن گفت‌وگو شروع به تحلیل کند و نه براساس پیش‌فرض‌های ذهنی که ممکن است در طول زمان مصاحبه شکل گرفته باشد. به‌طور خلاصه مراحل تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه به این شرح است: تفکیک محورهای اصلی موجود در گفت‌وگو از طریق معیار قرار دادن سؤالات و همچنین تأکيدات شرکت‌کننده در مصاحبه. مستند کردن مجموعه‌های حاصل از این تفکیک سازی از طریق ارائه

نقل قول ایجاد یک متن آماده جهت استخراج دلالت‌های مدنظر پژوهش. به صورت کلی این تقسیم‌بندی و تفکیک محورهای گفت‌وگو نقش مهمی در برداشت و تحلیل درست از داده‌های به دست آمده دارد (هافمن، ۲۰۰۳).

سؤالات مصاحبه این پژوهش بر چهار محور عمده زیر متمرکز شده بود:

۱. بررسی امکان اخذ عدالت تربیتی از یک نظریه‌ای که در درون فلسفه سیاسی شکل گرفته است.
۲. بررسی امکان عملیاتی کردن دلالت‌های تربیتی نظریه عدالت جان رالز در نظام‌های آموزشی.
۳. بررسی میزان انطباق محتوای نظریه عدالت با تاریخ فرهنگی و باورهای کشور ما.
۴. بررسی میزان کارایی عدالت تربیتی مأخوذ از نظریه عدالت جان رالز در نظام تعلیم و تربیت کشور ما.

■ ابتدا به بررسی و تحلیل محور نخست می‌پردازیم. به طور خلاصه متخصصان مورد مصاحبه در مورد محور نخست و در پاسخ به این سؤال که: *آیا برگرفتن یک نظریه عدالت تربیتی از نظریه عدالت جان رالز که در حوزه فلسفه سیاسی به وجود آمده و بسط پیدا کرده است، صحیح و قابل قبول است؟ چنین بیان کردند:*

● **متخصص ۱:** صحیح است. آن چه که اخذ می‌شود، هدف است، اما چگونگی آن به طور مستقیم قابل استخراج نیست. وقتی هدف برقراری یک جامعه عادلانه است، پس عدالت در حوزه‌های گوناگون باید نمود پیدا کند و یکی از این حوزه‌ها و شاید مهم‌ترین آن حوزه تعلیم و تربیت است. به سخن دیگر این تعلیم و تربیت است که امکان به وجود آوردن یک جامعه عادلانه را فراهم می‌کند.

طبق نظر متخصص ۱ استخراج یک نظریه عدالت تربیتی از نظریه‌ای که مربوط به فلسفه سیاسی است، مشکلی ندارد. ولی نکته مهم قابل برداشت از پاسخ ایشان، ارتباط متقابل جامعه عادلانه و تعلیم و تربیت است. نهاد تعلیم و تربیت همانند نهادهای دیگر باید عادلانه و عدالت‌محور باشد. از سوی دیگر این نهاد تعلیم و تربیت است که امکان به وجود آوردن و تداوم یک جامعه عادلانه را فراهم می‌کند.

● **متخصص ۲:** در این صورت از رویکرد استنتاجی استفاده می‌شود. ابتدا باید در مبانی فلسفی رالز تأمل شود و مفروضات فلسفی آن مورد تفسیر و تحلیل قرار بگیرد، سپس به فلسفه سیاسی وی پرداخته شود و هر آنچه که به بحث تعلیم و تربیت مربوط می‌شود مورد بررسی قرار گیرد. پس به طور کلی از دو منظر و جهت می‌توان این کار پژوهشی را انجام داد؛ ابتدا با تأمل در مبانی و مفروضه‌های فلسفی و دیگری از طریق ارتباط‌هایی که بین فلسفه سیاسی او تعلیم و تربیت وجود دارد.

متخصص ۲ با استناد به یکی از رویکردهای پژوهش کیفی به نام رویکرد استنتاج این امر را ممکن، معقول

و مسبوق به سابقه می‌داند. نکته قابل ملاحظه در پاسخ ایشان، توجه به مبانی و مفروضه‌های فلسفی نظریه عدالت است. به سخن دیگر از صرف وجود گزاره‌های تربیتی در آثار رالز و و تجمیع آن‌ها در یک مجموعه، نظریه عدالت تربیتی بر مبنای نظریه عدالت به دست نمی‌آید، بلکه باید این گزاره‌ها از منظر مبانی فلسفی رالز نیز مورد ملاحظه قرار بگیرد.

● **متخصص ۳:** مباحثی که در فلسفه سیاسی مطرح می‌شود مستقیم یا غیرمستقیم مربوط به عدالت است، این یعنی فلسفه سیاسی ارتباط تنگاتنگی با عدالت دارد... رالز نکته‌هایی در زمینه تعلیم و تربیت بیان کرده است که در ارتباط با آموزش و نظام‌های آموزشی و تربیت قرار دارد... ما به چند دلیل می‌توانیم موضوع برگرفتن یک نظریه عدالت تربیتی را از نظریه عدالت توجیه کنیم: دلیل ساده‌تر آن‌که زمانی که ما می‌بینیم در سایر زمینه‌ها مانند اقتصاد و سلامت بر پایه این نظریه نظریه‌های عدالتی همچون عدالت اقتصادی و عدالت در حوزه سلامت ارائه شده است، پس نظریه عدالت تربیتی بر مبنای نظریه عدالت رالز نیز امکان‌پذیر است. دوم آن‌که رالز در آثار خود اشاره‌هایی برای تعلیم و تربیت دارد. می‌توان این دیدگاه‌ها را سروسامان داد و یک نظریه عدالت تربیتی ارائه داد. قابل ذکر است که هیچ نظریه عدالتی بدون در نظر آوردن بحث تربیت موفق نبوده است پس ضرورتاً نظریه عدالت رالز نیز اشاره‌هایی بر عدالت تربیتی دارد.

تأکید اساسی متخصص ۳ در پاسخ به این سؤال بر دو محور عمده متمرکز است: نخست وجود اشاره‌های تربیتی در نظریه عدالت و دیگر آثار رالز، و دیگری آن‌که جامع بودن و موفق بودن نظریه عدالت ایجاب می‌کند که اشاره‌هایی برای نظریه عدالت داشته باشد. در این صورت امکان برگرفتن یک نظریه عدالت تربیتی از نظریه عدالت از منظر ایشان امری نه تنها صحیح بلکه بدیهی است.

● **متخصص ۴:** در یک تحلیل تاریخی نظریات تربیتی ذیل فلسفه‌های سیاسی شکل می‌گیرند. به‌عنوان مثال مباحثی که در کتاب جمهور افلاطون بحث شده است... پس نه تنها مشکلی نداریم بلکه سابقه هم دارد. خیلی از لیبرال‌ها مانند جان استوارت میل و اسپنسر از مبانی فلسفی خود به سمت آموزش و پرورش آمده‌اند. به لحاظ منطقی و متدولوژی نیز این کار محصول رویکرد استنتاجی است.

متخصص ۴ با دو نوع نگاه این عمل را منطقی و موجه می‌داند، هم به لحاظ روش‌شناسی که آن را محصول رویکرد استنتاج می‌داند و هم به لحاظ تاریخی که این عمل دارای سابقه بوده و امری رایج محسوب می‌شود.

● **متخصص ۵:** به لحاظ وجه تحقیقی، امری شدنی است. اکثر نظام‌های تربیتی در طول تاریخ، منشعب از یک فلسفه سیاسی هستند. اگر به صورت سلسله مراتبی نگاه کنیم، تعلیم و تربیت متأثر از یک فلسفه سیاسی است و فلسفه سیاسی متأثر از یک فلسفه کلان به نام متافیزیک. افلاطون ابتدا

طرح‌واره‌های فلسفی و نظام فلسفی خود را ارائه می‌دهد و سپس در داخل آن فلسفه سیاسی را استنتاج می‌کند که ناظر بر مناسبات دولت و آموزش و پرورش است و تحت تأثیر فلسفه سیاسی، یک سیستم تربیتی را ارائه می‌دهد. دلیل این ارتباط هم درهم‌تنیدگی این حوزه‌هاست. از نظر من و با توجه به مفاهیم ارائه شده از سوی جان رالز، یک رابطه علی و معلولی بین فلسفه سیاسی و تعلیم و تربیت برقرار است. شاید جان رالز بر این باور باشد که الزاماً و منطقاً عدالت تربیتی از درون فلسفه سیاسی به وجود می‌آید و تعلیم و تربیت خادم فلسفه سیاسی است. به لحاظ روش‌شناسی نیز بر رویکرد استنتاج استوار است.

متخصص ۵ ضمن تأیید قابل قبول بودن برگرفتن یک نظریه عدالت تربیتی از نظریه عدالت رالز، بر انواع روابطی که ممکن است بین دو مقوله تربیت و فلسفه سیاسی موجود باشد، متمرکز می‌گردد و در نهایت نیز رابطه آن دو را در نظریه رالز از نوع علی معلولی می‌داند و رویکرد استنتاج را به عنوان یک رویکرد پذیرفته شده در روش پژوهش فلسفی، رویکرد مورد استفاده در آن می‌داند. ایشان به لحاظ منطقی ضمن تشریح ابعاد مختلف بین دو قضیه این امر را اثبات می‌نماید.

● **متخصص ۶:** به نظر می‌رسد چنین امکانی وجود دارد و دلیل این امکان آن است که تقریباً هر فلسفه‌ای به‌طور ضمنی و صریح پیامدهایی دارد و این پیامدها می‌تواند در قلمروهای گوناگون و از جمله تعلیم و تربیت مطرح شود... رویکرد استنتاج - که در این نوع پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد مورد بحث موافقان و مخالفان است. با این حال مخالفان این رویکرد نیز اذعان دارند که می‌توان از یک نظریه عدالت، اشاره‌هایی برای تعلیم و تربیت استخراج نمود. آن‌چه که به نظر می‌رسد باید با احتیاط دربارهٔ تعلیم و تربیت گفت این است که اصرار نداشته باشیم که اصول و پیامدهای منطقی روشن خدشه‌ناپذیر غیر منعطف از این نظریه بیرون بیاید.

متخصص ۶ با ارجاع این نوع فعالیت پژوهشی به رویکرد استنتاجی آن را قابل قبول و پذیرفتنی می‌داند. رویکردی که همان‌طور که ذکر شد به عنوان یکی از رویکردهای پژوهش فلسفی مسبوق به سابقه و مورد تأیید است. اما ایشان بر این نکته اصرار دارد که در مورد اشاره‌های برآمده باید جانب احتیاط را حفظ کنیم. این تأکید از آن جهت مهم است که برداشت‌های نادرست از نظریه در هنگام استنتاج ممکن است به خود نظریه لطمه بزند.

جمع‌بندی محور نخست: آن‌چه که مورد توجه تمام اساتید بوده است روش پژوهش مورد استفاده در این نوع پژوهش، یعنی رویکرد استنتاجی است. همچنین وجود سابقه تاریخی این نوع پژوهش باعث گردیده تا اصل پژوهش مورد تأیید باشد. اما نکات مهمی مورد تأکید بوده است که توجه به آن‌ها برای انجام صحیح این پژوهش ضروری به نظر می‌رسد. بررسی مبانی فلسفی نظریه عدالت قبل از پرداختن به

اشاره‌های آن در تعلیم و تربیت، ضرورتی غیرقابل کتمان است. هر نظریه‌ای زمانی به صورت صحیح قابل فهم و درک می‌گردد که مبانی فلسفی آن شناسایی شده و سپس استخراج اشاره‌های آن در هر زمینه‌ای از جمله تعلیم و تربیت ملموس تر و جامع تر خواهد بود. از سوی دیگر چون اشاره‌های تربیتی به صورت غیر مستقیم از نظریه استخراج می‌گردد نباید به عنوان اصول متقن و بی‌چون و چرا پذیرفته شود. در این صورت این اشاره‌ها باید با احتیاط و با رعایت تمام جوانب از سوی پژوهشگر ارائه شود. حال آن‌که برخی اساتید بر وجود اشاره‌های تربیتی گوناگون در نظریه عدالت تأکید داشته‌اند که این اشاره‌ها می‌توانند در تدوین ارائه یک نظریه عدالت تربیتی بر مبنای نظریه عدالت رالز مورد استفاده قرار گیرند.

■ محور دوم حول امکان عملیاتی شدن عدالت تربیتی حاصل از نظریه‌های عدالت در نظام‌های آموزشی بود که چنین مطرح گردید: **تا چه اندازه عدالت تربیتی منتج از نظریه عدالت امکان عملیاتی شدن در نظام‌های آموزشی را دارد؟**

● **متخصص ۱:** بستگی به مسئولان دارد. اگر مسئولان هم آگاه باشند و هم بخواهند، قابل تحقق است. اگر مسئولان تعلیم و تربیت متخصص این حوزه نباشند و آگاهی لازم را در این زمینه نداشته باشند و علاوه بر آن اگر اهل شعار بوده و عملاً خواهان برقراری عدالت تربیتی نباشند، یقیناً محقق نخواهد شد. موضوع دیگر بحث اقتصاد است. اگر امکانات اقتصادی لازم موجود نباشد در این صورت نیز امکان پذیر نیست. پس دو عامل مسئولان و امکانات اقتصادی تعیین‌کننده تحقق یا عدم تحقق عدالت تربیتی مورد نظر رالز در عمل خواهد بود. اما باید ذکر شود که امکان آن وجود دارد. از نظر متخصص ۱ امکان عملیاتی شدن نظریه عدالت تربیتی حاصل وجود دارد، ولی او میزان کارایی را به دو عامل اصلی منوط می‌کند؛ یکی تخصص و آگاهی مسئولان ذی‌ربط و دیگری وجود امکانات اقتصادی لازم. این نکته قابل برداشت است که از نظر وی جوامع مختلف و نظام‌های آموزشی متفاوت ممکن است در عملی نمودن این نظریه با نتایج متفاوتی روبه‌رو شوند.

● **متخصص ۲:** به دلیل آن‌که هدف اصلی نظریه عدالت، بحث عدالت اجتماعی و اقتصادی است، امکان پیاده‌سازی و عملیاتی کردن اشاره‌های تربیتی آن باید با احتیاط صورت پذیرد، به دلیل آن‌که بحث عدالت تربیتی به صورت کاملاً مستقیم با اصول عدالت وی ارتباط ندارد، بلکه این ارتباط غیرمستقیم است و باید اصول عدالت را یک‌به‌یک مورد بررسی قرار دهیم تا ببینیم چقدر تعمیم‌پذیر است.

آن‌چه از پاسخ متخصص ۲ برداشت می‌شود، لزوم بررسی اشاره‌های تربیتی حاصل به منظور کاربرد در نظام‌های آموزشی به صورت محتاطانه است. اگر اشاره‌های تربیتی حاصل، با دقت در مبانی فلسفی نظریه

عدالت صورت بگیرد، این امکان وجود دارد. دلیل این دقت نیز به دلیل استنتاجی بودن آن است.

● **متخصص ۳:** نخست آن‌که یک سخن منطقی وجود دارد که بین نظریه و عمل فاصله وجود دارد و این گزاره شامل حال نظریه عدالت رالز نیز هست. پس قسمتی از عملی نشدن نظریه‌ها الزاماً به ماهیت نظریه برنمی‌گردد. بخش دیگر از عملی شدن و یا نشدن نظریه در عمل به فضای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی مکانی برمی‌گردد که قرار است این نظریه در آن عملی شود. هر چه ویژگی‌های نظریه کلی و عام باشد و وابسته به فرهنگ خاص نباشد، امکان عملیاتی شدن آن وجود دارد همانند بحث آزادی‌های برابر که در این نظریه مطرح است.

اجرای بی‌کم و کاست هر نظریه‌ای در عرصه عمل از نظر متخصص ۳ به دلیل ماهیت نظر و عمل امکان‌پذیر نیست و البته این به معنای امکان عملی شدن و مردود شدن نظریه نیست. ایشان عملی شدن این نظریه را منوط به دو شرط دانسته‌اند: شرط اول به خود نظریه برمی‌گردد. به سخن دیگر هر اندازه گزاره‌های موجود در نظریه جهان‌شمول باشند، در عرصه عمل نیز موفق خواهند بود و شرط دوم معطوف به وضعیت جامعه مورد نظر است که تا چه اندازه زمینه پذیرش چنین نظریه‌ای را دارد.

● **متخصص ۴:** شاید بتوان گفت تعلیم و تربیت رسمی و عمومی که در دنیا باب شده است، وام‌دار دیدگاه لیبرالیستی است که نگاه خوشبینانه‌ای به انسان دارد و به توانایی عقلانی انسان، آزادی و برابری اعتقاد دارد مشروط بر این که توانمندی‌های مثبت انسان‌ها از طریق یک تعلیم و تربیت مناسب محقق شود. حال تفاوت اصلی نظریه لیبرالیستی عدالت با دیگر اندیشه‌های لیبرالیستی تقدم حق بر خیر است. ما مشکلی نداریم که از این نظریه که حق را مقدم بر خیر می‌داند، یک دیدگاه برای عدالت تربیتی و مخصوصاً برای تعلیم و تربیت رسمی و عمومی استنباط کنیم.

متخصص ۴ با نگاهی تحلیلی و تاریخی این امکان را میسر می‌داند و البته در تعلیم و تربیت رسمی در حوزه لیبرالیسم بر این باور است که این امر مسبوق به سابقه است. در مورد نظریه جان رالز نیز ایشان به لحاظ منطقی مانعی در امکان عملیاتی شدن این نظریه در نظام‌های آموزشی نمی‌بیند.

● **متخصص ۵:** این بحث باید از دو منظر مورد بررسی قرار بگیرد. یکی از منظر اثباتی و یکی از منظر ثبوت. منظر اثباتی همان امکان وقوع یک امر است. از این منظر جواب مثبت است. زیرا از یک سو همه جوامع عدالت‌خواه هستند و همه نظام‌های تربیتی این هدف را که عدالت تربیتی را گسترش دهند در خود دارند و از سوی دیگر مؤلفه‌هایی از عدالت که رالز عنوان می‌کند کم و بیش در نظام‌های تربیتی موجود است. در نتیجه، به دلیل وجود هدف گسترش عدالت در نظام‌های تربیتی و همچنین جامعیت و قابلیت ورود نظریه رالز به بستر جامعه، امکان منطقی و فلسفی آن

وجود دارد.

اما در بعد عمل اقتضانات جامعه هدف تعیین‌کننده است. کشورهای سوسیالیستی یا مارکسیستی همانند جوامع لیبرال با این نظریه برخورد نمی‌کنند و یا به‌طور مثال ما در جامعه خودمان مخالفتی با آزادی نداریم اما آن نوع آزادی که مدنظر رالز است شاید هیچ‌وقت اجازه تحقق پیدا نکند. پس اگر مشکلی وجود داشته باشد نه مشکل منطقی و فلسفی، بلکه مشکل در حوزه عمل است. متخصص ۵ ضمن بررسی این بحث از دو منظر اثبات و ثبوت، اثبات آن را به دو دلیل زیر ممکن می‌داند: جامعیت نظریه عدالت و عدالت‌خواه بودن جوامع. اما از منظر ثبوت، آن را منوط به شرایط جامعه هدف می‌داند. توجه ایشان به فاصله نظر و عمل حاکی از آن است که هر نظریه ولو جامع و کامل ممکن است در عرصه عمل اجرایی نشده و مقاومت‌هایی در برابر آن وجود داشته باشد که نظریه عدالت رالز نیز از این امر مستثناست.

● **متخصص ۶:** باید در چند سطح بررسی شود. نخست رابطه یک دیدگاه نظری با دلالت‌های آن دیدگاه است. ممکن است پیوند منطقی بین آراء فلسفی و نتایج تربیتی وجود نداشته باشد و یا پژوهشگر در دریافت دلالت‌ها از نظریه دچار خطا شده باشد. مرحله دوم برقراری ارتباط بین بایدها و نبایدها با عرصه عمل است. به‌عنوان مثال عملیاتی شدن یک اصل کلی همانند اصل تفاوت مطرح شده در نظریه رالز، نیازمند گام‌هایی است تا به‌عنوان اصل عملیاتی مطرح شود. از دیگر لوازم عملیاتی شدن نظریه، مشخص شدن نظام آموزشی است. نظام‌های آموزشی مختلف، قابلیت‌های متفاوتی برای پیاده کردن عدالت تربیتی منتج از نظریه عدالت دارند. از سوی دیگر اصول عدالت معرفی شده از طرف رالز منطبق با روال تحول اندیشه درباره عدالت است. این نظریه به لحاظ تتوریک مبنای قوی تری دارد و به لحاظ منطقی قابلیت عملیاتی شدن دارد.

متخصص ۶ در پاسخ به این سؤال نیز همانند سؤال قبل بر کیفیت و صحت استنتاج اشاره‌های تربیتی از نظریه عدالت توجه ویژه‌ای دارد. به سخن دیگر نقش پژوهشگر را مهم تلقی می‌کند اما این نکته نیز نباید فراموش شود که وی معتقد است این نظریه به لحاظ جامع بودن از چنان قوتی برخوردار است که در صورت فراهم شدن سایر شرایط امکان عملیاتی شدن در نظام‌های آموزشی را داشته باشد.

جمع‌بندی محور دوم: در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان چنین اظهار کرد که در بحث امکان منطقی، ما مشکلی با عملیاتی کردن عدالت تربیتی مورد نظر در نظام‌های آموزشی نداریم. به دلیل جامعیت نظریه عدالت و برخوردار بودن از مبانی فلسفی قوی امکان منطقی و فلسفی آن وجود دارد. بعد دوم بحث، که اساسی‌تر و البته بحث‌برانگیز است، بحث عرصه عمل است. عوامل و شرایط مختلفی می‌تواند در

این زمینه به‌عنوان تسهیل‌گر و یا مانع عمل کند. وجود شرایط اقتصادی مناسب لازم، وجود متخصصان و مسئولان آگاه و با انگیزه و شرایط جامعه هدف در عملیاتی شدن عدالت تربیتی حاصله کلیدی و مهم هستند. اما توجه نکته زیر ضروری به نظر می‌رسد؛ از آنجایی که بحث‌های کلی نظریه عدالت، عدالت اقتصادی و اجتماعی است اگر چه برقراری یک جامعه عادلانه با نهادهای عدالت‌محور مختلف مدنظر نظریه است اشاره‌های تربیتی باید با احتیاط و با دقت استخراج شوند و اگر عدالت تربیتی به‌دست‌آمده از نظریه عدالت اصولی و منطقی تدوین شده باشد، خود می‌تواند در تسهیل عملیاتی شدن این نظریه در نظام‌های آموزشی مؤثر باشد.

■ از آنجا که بخشی از پژوهش حاضر بر بررسی امکان استفاده از نظریه عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت جان رالز در نظام آموزشی ایران تأکید دارد، ضروری است زمینه‌های فرهنگی و تاریخی این نظریه و کشور خودمان مورد تحلیل قرار بگیرد تا مشخص گردد تا چه اندازه فرهنگ ما امکان پذیرش اشاره‌های تربیتی حاصل از این نظریه را دارد. به این منظور سؤالی با مضمون: *محتوای نظریه عدالت جان رالز تا چه اندازه با گذشته فرهنگی جامعه ما سازگاری و تناسب دارد؟* مطرح گردید.

● **متخصص ۱:** این نظریه با گذشته هیچ جامعه‌ای هم‌خوانی ندارد. برای مثال تعلیم و تربیت در گذشته در اکثر جوامع همگانی نبوده است؛ همان‌طور که زمانی دسترسی به تعلیم و تربیت جزء آرمان‌های تربیتی لاک، روسو و کومونیوس بوده و این نشانگر آن است که تعلیم و تربیت فراگیر نبوده است. سخن بر سر این است که گذشته تأثیر خیلی مهمی نمی‌تواند داشته باشد. مثلاً حکومت دموکراتیک چیز تازه‌ای است. بنابراین به بهانه این که اگر با گذشته ما هم‌خوانی نداشته باشد نباید به آن نزدیک شد و از آن استفاده کرد صحیح است. اصول عدالت رالز یک آرمان است باید برای رسیدن بدان کوشش نمود. ولی اگر تناسب این نظریه را با گذشته فرهنگی مورد پرسش قرار دهیم، جواب بله است. پیش از اسلام آیین زرتشت را داریم که دیدگاه والای اخلاقی دارد و بعد از اسلام نیز آرمان عدالت‌خواهی وجود دارد.

متخصص ۱ پاسخ را به دو بخش تقسیم نموده است: هم‌خوانی یا انطباق و تناسب. ایشان معتقد است علاوه بر عدم نیاز گذشته تاریخی و فرهنگی جوامع با این نظریه جهت کاربردی کردن آن، با هیچ جامعه‌ای این نظریه هم‌خوانی ندارد. در نظر گرفتن این نظریه به‌عنوان آرمان حاکی از آن است که هر جامعه‌ای برای نزدیک شدن به این آرمان باید تلاش کند. اما در بحث تناسب بر این اعتقاد است که جامعه ما به لحاظ تاریخی مفهوم عدالت را مدنظر داشته و یکی از دغدغه‌های آن بوده است. پس در این صورت تناسبی بین این نظریه و گذشته تاریخی و فرهنگی ما وجود دارد.

● **متخصص ۲:** به دلیل آن‌که این اثر تلاشی در درون سنت لیبرالیستی است، تفاوت‌هایی وجود دارد. البته این تفاوت‌ها در سایر فرهنگ‌ها نیز می‌تواند وجود داشته باشد. به‌طور کلی می‌طلبد که تغییراتی در آن ایجاد گردد ولی این به معنای تقابل و تباین نیست و در نتیجه در جامعه ما قابل استفاده است. گرچه ممکن است بعضی از موارد نظریه مورد تداخل قرار بگیرد ولی دو اصل اساسی ایشان قابل استفاده است.

به نظر می‌رسد متخصص ۲ به اهمیت بومی‌سازی نظریه توجه زیادی نشان می‌دهد و حال آن‌که تفاوت‌های احتمالی بین نظریه و جامعه ما را امری معمول می‌داند. تصریح وی به این نکته که این تفاوت به معنای تقابل و تباین نیست حاکی از آن است که از نظر ایشان می‌توان ارتباطی بین این دو برقرار نمود.

● **متخصص ۳:** ما در ایران باستان (عصر هخامنشی) با این نظریه به راحتی می‌توانستیم کنار بیایم. به دلیل آن‌که اسناد موجود در تخت جمشید گویای آن است که سلسله طبقات اجتماعی وجود نداشته، حقوق افراد مشخص بوده و رعایت می‌شده است. اما امروزه با آن مشکل داریم که البته این مشکل یک مشکل ماهوی نیست بلکه مشکل از فرهنگ‌های نادرستی است که به مرور زمان بر جامعه ما حاکم شده است... برای این اعتقاد که این نظریه از آن فرهنگ ممتاز است. از آن فرهنگی است که انسان در آن جایگاه ویژه‌ای دارد. در حالی که فرهنگ ما بدین‌گونه نیست. البته این به معنای نزدیک نشدن به این نظریه نیست. فرهنگ ما نیاز به بازسازی و پژوهش دارد.

غنی بودن این نظریه از لحاظ نگرش به انسان و یا به تعبیر متخصص ۳ به وجود آمدن آن در درون یک فرهنگ ممتاز، باعث گردیده است که از نظر ایشان این نظریه حالت آرمانی به خود بگیرد، آرمان به‌صورتی که هدف آن توجه به ارزش انسان و بحث عدالت در میان انسان‌هاست. با توجه به این ارزش‌های موجود در این نظریه، متخصص ۳ معتقد است که ما قبل از اسلام قرابت بیشتری با این نظریه داشتیم و به نوعی فرهنگ حاکم موجود در آن زمان توجه کافی به این ارزش‌ها از خود نشان می‌داد. ولی در گذر زمان به مرور رنگ باخته‌اند. بیان این نکته که این تفاوت بین فرهنگ حاکم ما و نظریه یک مشکل ماهوی نیست بلکه قابل اصلاح است نشانگر قابل استفاده بودن محتوای این نظریه در جامعه ماست.

● **متخصص ۴:** اگر چه ممکن مبانی نظریه عدالت غیردینی و سکولار باشد، اما در محتوای اصول عدالت رالز یک شکاف و تمایز عظیم بین فرهنگ اسلامی ما و این نظریه که قابل پرشدن نباشد وجود ندارد. آنجا که رالز کف عدالت را تساوی و در مرتبه بالاتر توجه به تفاوت‌ها در نظر می‌گیرد با آن‌چه که فیلسوفان و اندیشمندان ما اظهار کرده‌اند، همپوشانی دارد. فیلسوفان ما نیز بر این باورند که عدالت یک ارزش اخلاقی عقلایی است... اگر ما بتوانیم یک نظریه مطلوب عقلایی

درباره عدالت را برگیریم و با مبانی دینی خود سازگار کنیم، هیچ معنی وجود ندارد. توجه متخصص ۴ به محتوای اصول عدالت و مقایسه آن با عدالت مورد نظر اندیشمندان فرهنگ خودمان وی را به این نتیجه رهنمون می‌کند که ما در محتوا انطباق زیادی با این نظریه داریم. توجه ایشان به بومی کردن این نظریه بیانگر آن است که باید تجدیدنظری‌هایی در آن صورت گیرد ولی به‌طور کلی اختلاف حل‌نشده در محتوای این نظریه و فرهنگ ما نمی‌بیند.

● **متخصص ۵:** باید توجه شود که نظریه رالز در یک زمینه لیبرالیستی به وجود آمده است که برای عدالت منشأ الهی قائل نیست و عدالت تابعی از اراده انسان و یا به تعبیری تابع توافقات بین‌الذاتانی است. طبیعتاً در جامعه ما، که ناشی از فلسفه سیاسی اسلامی و متأثر از آن است، موجه بودن حقیقت به پیش‌فرض‌های متفاوتی و دینی برمی‌گردد و نوع نگاه ما به انسان و حقیقت با نگاه رالز متفاوت خواهد بود. اما به لحاظ محتوای نظریه عدالت به نظر می‌رسد که مشکلی با آن وجود ندارد.

تفکیک مبانی فلسفی نظریه عدالت از محتوای نظریه از منظر متخصص ۵ قابل توجه است. به دلیل آن‌که رالز در پی آن بوده است که یک نظریه جهانی ارائه دهد، و لذا در محتوای آن اصولی را که صرفاً به جوامع لیبرالیستی مربوط شود، نمی‌بینیم، از این رو متخصص ۵ معتقد است با محتوای نظریه عدالت جامعه ما مشکلی نخواهد داشت اما از بعد مبانی فلسفی، ایشان معتقد است که ما با این نظریه تفاوت مبنایی داریم.

● **متخصص ۶:** عدالت از مفهوم‌هایی است که در طول تاریخ ارزشمند بوده است و در فرهنگ ایرانی نیز نشانه‌هایی از خود بروز یافته است که نشانگر عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی است. این موارد گویای آن است که زمینه توجه به چنین مفهوم‌هایی وجود داشته است. اما مستعد تحقق چنین آرمان‌هایی که رالز بیان کرده است بودن متفاوت از سازگاری با مفهوم عدالت است که به سبب وجود نابرابری‌ها تهدیدهایی در این زمینه وجود دارد. اما در کل امکان تحقق چنین نظریه‌ای بر مبنای گذشته فرهنگی ما وجود دارد... من با این نظریه موافق نیستم که چون این نظریه مبنای لیبرالیستی دارد، ممکن است با زمینه فرهنگی ما هم‌خوانی نداشته باشد. افزوده شدن قید مساوات‌طلبانه به عنوان نظریه لیبرالیسم رالز حاکی از آن است که رالز با نگرش صرف لیبرالیستی موافق نیست.

متخصص ۶ دو مفهوم سازگاری و امکان تحقق را از هم متمایز نموده و با توجه به گذشته تاریخی، سازگاری آن را امری ممکن می‌داند، ولی معتقد است قابلیت تحقق آن به دلیل وجود بعضی تهدیدها با مشکل مواجه می‌شود. حال آن‌که وی برخی از انتقادات وارده به این نظریه به دلیل لیبرالیستی بودن نظریه را مردود شمرده و معتقد است این نظریه لیبرالیسم «مساوات‌طلبانه» بوده که این قید باعث جامعیت آن و تطابق یافتن

آن با فرهنگی چون فرهنگ ما می‌گردد.

جمع‌بندی محور سوم: از دو منظر این بحث قابل بررسی است: محور نخست آن‌که ما باید بین مفاهیم انطباق، تناسب و مستعد تحقق نظریه تفاوت قائل شویم. در زمینه انطباق باید گفت که این نظریه با هیچ فرهنگی انطباق نداشته و لزومی نیز به وجود چنین انطباق کاملی نیست. در زمینه تناسب نیز به دلیل آن‌که گذشته فرهنگی و تاریخی ما سرشار از فعالیت‌ها و مبارزات عدالت‌طلبانه بوده و آثار اخلاقی که به مفهوم عدالت توجه نشان می‌داده‌اند حاکی از وجود تناسب است. اما بحث تحقق نظریه در جامعه ما بحثی متفاوت است که نیازمند وجود شرایط و زمینه‌هایی است که ممکن است در جامعه ما وجود نداشته باشد. بعد دوم مسئله تفکیک مبانی فلسفی از محتوای نظریه عدالت است. در زمینه مبانی فلسفی به دلیل آن‌که پایگاه نظریه عدالت مبانی لیبرالیستی بوده است با مبانی فلسفی جامعه ما اختلاف‌هایی بنیادی دارد، گرچه لیبرالیسم مساوات‌طلبانه جان‌رالز تفاوت‌هایی با نظریه‌های لیبرالیستی دیگر دارد که ادعای جهانی شدن را با خود دارد. در بخش محتوای عدالت ظاهراً ما با اصول ذکر شده در این نظریه نه تنها مشکلی نداریم بلکه به صورت کلی به دلیل توجه اندیشمندان خودمان، بدان‌ها اعتقاد نیز داریم.

■ **محور پایانی سؤالات مصاحبه حول امکان استفاده و عملیاتی کردن نظریه عدالت تربیتی حاصل شده با نظام آموزش و پرورش کشور خودمان است.** به این منظور سؤال چنین مطرح شد: **آیا عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت، قابل عملیاتی شدن در نظام آموزش و پرورش ما را دارد؟**

● **متخصص ۱:** تفاوت عظیم اقتصادی موجود در جامعه ما با اصول عدالت سازگار نیست. بنابراین باید نخست وضعیت اقتصادی درست شود. این تفاوت اقتصادی بین اقشار مختلف مانع از اجرای اصول عدالت در تعلیم و تربیت خواهد بود. یکی دیگر از مشکلات عملی نشدن اصول عدالت تربیتی در جامعه، ایجاد موانع مختلف برای ادامه تحصیل برای برخی افراد است که ما با آن مواجه هستیم. بنابراین اول باید آزادی عقاید تحمل شود تا بتوانیم از عدالت سخن بگوییم. بنابراین مشکل وضعیت اقتصادی اقشار مختلف جامعه و وجود موانع برای ادامه تحصیل از مواردی است که عملیاتی شدن عدالت تربیتی مدنظر رالز را با مشکل مواجه می‌کنند. درباره مدرسی همچون مدارس غیرانتفاعی یا غیر دولتی باید گفت که اساساً با عدالت ناسازگار است؛ و توجیه‌هایی که برای وجود این مدارس توسط متولیان ارائه می‌گردد قابل قبول نیست.

از نظر متخصص ۱ موانعی که بر سر عملیاتی شدن این نظریه وجود دارد، حاصل ضعف‌های موجود در نظام تعلیم و تربیت است که فارغ از بحث این نظریه باید ضعف‌ها و کاستی‌ها برطرف گردد. به سخن دیگر این موانع موجود، مطلوب نظام آموزشی ما نیست. بر طرف کردن بخشی از این موانع مانند وضعیت اقتصادی

زمان‌بر است و بخشی دیگر از موانع موجود وابسته به نظر و عمل مسئولان است از جمله آن‌که موانعی که بعضاً بر سر راه ادامه تحصیل بعضی افراد به خصوص در سطح دانشگاهی مشاهده می‌گردد باید بر طرف گردد و یا در نحوه عملکرد مدارس چون مدارس غیرانتفاعی تجدید نظر شود.

● **متخصص ۲:** ایشان دو اصل اساسی با عناوین کلی «تساوی» و «تفاوت» دارد که باید هر دو اصل مدنظر قرار بگیرد. با در نظر گرفتن این دو اصل وجود مدارس متفاوت همچون مدارس غیرانتفاعی و... که الان در کشور ما رایج است قابل توجه است ولی ایشان در بحث تفاوت، آن تفاوتی را می‌پذیرد که به نفع افشار محروم باشد. حال آن‌که ما می‌بینیم مدارس چون مدارس غیرانتفاعی در جهت ابقای شکاف طبقاتی هستند و در نتیجه با این اصول ذکر شده ناهم‌خوانی دارند. در بحث امکانات نیز هنوز در کشور ما اصل اول عدالت رعایت نمی‌گردد. تفاوت‌هایی که در دسترسی دانش‌آموزان شهری و روستایی و یا حتی شهرهای مختلف با یکدیگر وجود دارد، وحشتناک است. ما هنوز خیلی فاصله داریم که حتی اصل اول را تعمیم دهیم.

به نظر می‌رسد از نظر متخصص ۲ وضعیت موجود نظام تعلیم و تربیت ما با وجود تفاوت‌های دسترسی به امکانات یکسان - جهت محقق شدن شرط اول اصل عدالت رالز وجود مدارس غیرانتفاعی که در عمل به شکاف طبقاتی منجر می‌شوند و کاستی‌های دیگر مانع از اجرای عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت تربیتی خواهد شد. توجه به این نکته ضروری است که از نظر وی کاستی‌ها و ضعف‌های که ما که با آموزش و پرورش مطلوب فاصله دارد مانع اصلی عدم موفقیت این نظریه خواهد بود نه عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت.

● **متخصص ۳:** فارغ از بحث نظریه رالز، ما در آموزش و پرورش خودمان بحث برابر آموزشی از لحاظ دسترسی افشار مختلف و از نظر کیفیت آموزشی داریم که به‌طور کامل محقق نشده است. بحث کارایی یک نظریه در عمل، وابستگی زیادی به محدودیت‌های موجود در جامعه دارد... برای این باورم که ما تنها در صورتی می‌توانیم بگوییم نظریه عدالت قابل اجرا نیست که این نظریه سخنی غیر عملی و غیر انسانی گفته باشد که چنین چیزی در آن مشهود نیست. ولی باید محدودیت‌های ذکر شده را در عرصه عمل جدی بگیریم. این نظریه در فرهنگ‌های ممتاز که خود نظریه در آن شکل گرفته کارایی بیشتری دارد به دلیل آن‌که زمینه‌های آن آماده است. در جامعه ما هنوز بحث کودکان کار، دختران فراری و... مطرح است که اصل تعمیم آموزش را زیر سؤال برده و این نه از ضعف نظریه بلکه از ناکارآمدی ماست.

متخصص ۳ به صراحت بیان نموده است که آن‌چه باعث عدم عملیاتی شدن یا موفقیت این نظریه در نظام تعلیم و تربیت ما خواهد شد، حاصل کاستی‌های خودمان بوده و این نظریه به لحاظ ماهوی مشکلی در اجرا

ندارد و این نظام آموزش و پرورش ماست که باید خود را اصلاح کند. توجه به پدیده‌هایی هم چون کودکان کار و دختران فراری از جانب ایشان بیانگر وجود فاصله نظام تعلیم و تربیت ما با وضعیت مطلوب است.

● **متخصص ۴:** به لحاظ عملی دلالت‌های تربیتی نظریه عدالت نقطه مقابل شرایط موجود ما نیست ولی خیلی هم نزدیک بدان نیستیم. وجود مدارس غیرانتفاعی و شاهد که در عمل منجر به بی‌عدالتی در ارائه خدمات آموزشی می‌شوند، نکاتی قابل نقد هستند، در صورتی که مدارس نمونه دولتی براساس اصل جبران که در همین نظریه نیز مطرح شده‌اند به وجود آمده است. پس به لحاظ ساختاری و در عمل با چالش‌هایی مواجه هستیم. به لحاظ محتوایی نیز به دلیل تعیین‌کنندگی ایدئولوژی در سازوکارهای آموزش و پرورش، بعد محافظه‌کارانه در آن قوی است؛ و یکی از تفاوت‌هایی است که بین آموزش و پرورش مدنظر رالز و آموزش و پرورش ما وجود دارد.

متخصص ۴ از دو بعد به بررسی مسئله پرداخته است. وی به لحاظ ساختاری معتقد است که با وجود تفاوت‌های موجود، می‌توان شرایط را برای اجرای این نظریه فراهم آورد و به لحاظ محتوایی نیز نظام تعلیم و تربیت ما دارای ساختاری محافظه‌کارانه است. به‌طور کلی چنین استنباط می‌شود که ایشان اجرایی شدن این نظریه را در نظام تعلیم و تربیت ما دور از دسترس نمی‌داند در حالی که موانع را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.

● **متخصص ۵:** به لحاظ نظری و معناشناسانه علی‌الاصول باید به کارایی منجر شود و تبیینی وجود ندارد. عدم کارایی احتمالی که ممکن است با آن برخورد کنیم ممکن است به خاطر خود نظریه نباشد، اما کیفیت تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و میزان اهمیتی که کنش‌گران تعلیم و تربیت به این نظریه دارند، مهم است. به‌طور کلی ما یک فلسفه داریم، یک حوزه عمل که همان کلاس درس است و یک عامل که همان معلم است. گاهی یک سند و فلسفه تربیتی خوب تنظیم شده است و حوزه عمل نیز خوب است ولی معلم به‌عنوان عامل خوب عمل نمی‌کند؛ گاهی هم سند قابلیت عملیاتی شدن را ندارد. این که این نظریه کارایی دارد یا خیر باید نظریه‌جان‌رالز آسیب‌شناسی شود و این که آیا این نظریه منطقی می‌تواند با حوزه عمل پیوند بخورد یا نه از سوی دیگر ما معلمان زبده‌ای نداریم که بتوانند نظریه رالز را به‌عنوان نظریه خویش بپذیرند. به‌صورت کلی بررسی آسیب‌شناسانه نظریه و بررسی حوزه عمل و کاستی‌های آن لازمه رسیدن به پاسخ این سؤال است.

وی لزوم پاسخ‌گویی به این سؤال را منوط به بررسی آسیب‌شناسانه نظریه عدالت و نشان تعلیم و تربیت کشور خودمان می‌داند. ولی به‌صورت کلی معتقد است که در مقام امکان، علی‌الاصول نباید مشکلی داشته باشیم. آنچه که ممکن است عملیاتی کردن این نظریه را با مشکل مواجه سازد، کاستی‌های موجود در نظام رسمی آموزش و پرورش ماست که فارغ از بررسی ارتباط آن با این نظریه ما با آن‌ها مواجه هستیم.

● **متخصص ۶:** ما بخشی از بناهایی را که برقرار کرده و گسترش داده‌ایم، در راستای عدالت نبوده است همانند مدارس غیرانتفاعی. من مشکل را از سطح بحث اقتصاد که باعث برخورداری عده‌ای از مدارس غیرانتفاعی و آموزش بهتر می‌شود، اساسی‌تر و بنیادی‌تر می‌دانم. آن‌چه به‌طور کل در جامعه ما و به تبع آن در نظام آموزشی باید تغییر کند، تغییر نگرش فرهنگی جامعه است که در حال حاضر بر بنیاد اقتصادمحوری و منفعت‌طلبی بنا شده است. از سوی دیگر وجود مشکلات ساختاری همچون محرومیت مناطق خاص، ضعف در فرایند تربیت معلم، و عدم آشنایی معلمان با این نظریه‌ها که باعث تحول مفهوم عدالت و عدالت تربیتی می‌شود، باعث ایجاد فاصله در بین نظریه و وضعیت کنونی ما می‌شود.

توجه ویژه متخصص ۶ به بحث فرهنگی و وجود ضعف در این زمینه در جامعه ما نشانگر آن است که نظام تعلیم و تربیت کشورمان از نظر ایشان بعد اقتصادمحوری و منفعت‌طلبانه پیدا کرده است که با برخی از اصول مقبول نظریه عدالت، همچون تقدم حق بر خیر، مغایر است؛ گرچه وی مشکلات ساختاری موجود در زمینه تحقق عدالت تربیتی را نیز از نظر دور نمی‌دارد.

جمع‌بندی محور چهارم: در ادامه مباحث طرح شده در محورهای پیشین به نظر می‌رسد که از نظر منطقی و فلسفی علی‌الاصول ما نباید مشکلی با عملیاتی شدن نظریه عدالت منتج از نظریه عدالت داشته باشیم و قاعدتاً باید به کارایی نیز منجر گردد. اما بین حوزه نظر و عمل فاصله وجود دارد. اگر مسئله با دید واقع‌بینانه مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد موانعی در جامعه ما به‌طور کلی و در نظام تعلیم و تربیت ما به‌صورت ویژه وجود دارد که مانع از به ثمر رسیدن چنین نظریه‌ای می‌گردد. جامعه ما با چالش‌هایی مواجه است که به‌طور کلی فارغ از ارتباط با نظریه عدالت، با عدالت ناسازگار است. از جمله وجود تفاوت‌های اقتصادی در بین اقشار مختلف جامعه که در تعلیم و تربیت خود را ظاهر می‌سازد، وجود موانع برای ادامه تحصیل در مقاطع دانشگاهی، وجود مدارس غیرانتفاعی که به ابقاء نابرابری و بازتولید طبقات اجتماعی منجر می‌گردد و فرهنگ منفعت‌طلبانه‌ای که مغایر با روح عدالت‌طلبی است.

■ بحث و نتیجه‌گیری ■

نتایج پژوهش حاضر بیانگر نکات مهمی در ارتباط با چالش‌ها و فرصت‌های حاصل از به‌کارگیری نظریه عدالت در نظام‌های آموزشی است. در ارتباط با امکان برگرفتن عدالت تربیتی از یک نظریه سیاسی، به این نتیجه می‌رسیم که تاریخ اندیشه‌های تربیتی بیانگر این نکته است که هر نظریه‌ای در باب تعلیم و تربیت مبتنی بر یک فلسفه سیاسی است و فلسفه سیاسی نیز خود متأثر از فلسفه کلان متافیزیکی است. از این‌رو، استخراج عدالت تربیتی و

اشاره‌های تربیتی از نظریه عدالت، منطقی و مسبوق به سابقه است. از سوی دیگر از آنجایی که دیدگاه‌های موجود در حیطه عدالت تربیتی عمدتاً مبتنی بر یک نظریه کلان سیاسی حاکم بر جامعه و فرهنگ بوده، انطباق اصول موجود درباره عدالت تربیتی بر فلسفه سیاسی حاکم را ضروری می‌نماید. «از نظر من، و با توجه به مفاهیم ارائه شده از سوی جان رالز، یک رابطه علی و معلولی بین فلسفه سیاسی و تعلیم و تربیت برقرار است. شاید جان رالز بر این باور باشد که الزاماً و منطقاً عدالت تربیتی از درون فلسفه سیاسی به وجود می‌آید و تعلیم و تربیت خادم فلسفه سیاسی است. اکثر نظام‌های تربیتی در طول تاریخ، منشعب از یک فلسفه سیاسی هستند. اگر به صورت سلسله مراتبی نگاه کنیم، تعلیم و تربیت متأثر از فلسفه سیاسی است و فلسفه سیاسی متأثر از فلسفه‌ای کلان به نام متافیزیک» (متخصص ۵).

همچنین تمام متخصصان در طول مصاحبه بر این نکته تأکید کرده‌اند به دلیل آن‌که نظریه عدالت جان رالز نظریه‌ای قوی، جامع و اخلاق محور است آن قابلیت و توانایی را دارد که در زمینه عدالت تربیتی در نظام‌های آموزشی مورد استفاده قرار گرفته و موفق باشد. همان‌طور که بیان گردید، محتوای حاصل از نظریه عدالت در زمینه عدالت تربیتی، قابل قبول، جامع و به لحاظ منطقی قابلیت عملیاتی شدن در نظام‌های آموزشی را دارد. بدین ترتیب آنچه در کارایی و میزان موفقیت این نظریه در عمل نقش مؤثرتری ایفا می‌کند، زمینه‌های مورد نیاز در نظام‌های آموزشی است. بررسی نظام تعلیم و تربیت کشور ما حاکی از آن است که با وضع مطلوب فاصله زیادی داریم. این معیار سنجش فارغ از مقایسه آن با نظریه عدالت جان رالز است. عدم دسترسی برابر دانش‌آموزان مناطق مختلف به آموزش برابر، تبعیض‌های جنسیتی در امر تعلیم و تربیت که متأثر از فرهنگ جامعه است و غیره، فاصله ما را با حقوق تربیتی مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ به تصویب رسیده است نشان می‌دهد. پرواضح است برای عملی کردن دلالت‌های تربیتی نظریه عدالت در جامعه ما، زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی نیز باید مهیا گردند. وجود فاصله طبقاتی عظیم، وجود ساختارهای ناعادلانه موجود همچون مدارس غیرانتفاعی و خاص، سیطره تفکر منفعت طلبانه و اقتصادی در حیطه تعلیم و تربیت جزء موانع اجرای عدالت تربیتی مذکور در نظام آموزش و پرورش ما به شمار می‌رود. «ما بخشی از بناهایی را که برقرار کرده و گسترش داده‌ایم در راستای عدالت نبوده است؛ همانند مدارس غیرانتفاعی. من مشکل را از سطح بحث اقتصاد که باعث برخورداری عده‌ای از مدارس غیرانتفاعی و آموزش بهتر می‌شود، اساسی‌تر و بنیادی‌تر می‌دانم. آنچه به طور کل در جامعه ما و به تبع آن در نظام آموزشی باید تغییر کند، تغییر نگرش فرهنگی جامعه است که در حال حاضر بر بنیاد اقتصادمحوری و منفعت طلبی بنا شده است» (متخصص ۶). «مشکل وضعیت اقتصادی

اقتدار مختلف جامعه و وجود موانع برای ادامه تحصیل از مواردی است که عملیاتی شدن عدالت تربیتی مدنظر رالز را با مشکل مواجه می‌کند. درباره مدارس هم‌چون مدارس غیرانتفاعی باید گفت که اساساً با عدالت ناسازگار است» (متخصص ۱). در زمینه ساختار آموزش و پرورش، جامعه نیازمند اصلاحاتی اساسی برای برقراری عدالت تربیتی به‌طور کلی و عدالت تربیتی حاصل از نظریه عدالت به‌طور خاص است؛ پرورش معلمان آگاه، بازنگری ساختار مدارس، تجدیدنظر در سیاست‌های کلان تربیتی و... در بهره‌گیری از این نظریه و میزان کارایی و موفقیت آن در نظام‌های تعلیم و تربیت باید به دو نکته زیر توجه نمود: نکته نخست درباره اشاره‌های برآمده از نظریه عدالت درباره عدالت تربیتی است. از آن‌جا که رویکرد غالب پژوهشی در این پژوهش، رویکرد استنتاجی است، برداشت‌ها و استنتاج‌های پژوهشگر قابل بحث، نقد، جرح و تعدیل و اصلاح است. حال آن‌که این نکته شامل تمام پژوهش‌هایی با رویکرد استنتاجی است. «تقریباً هر فلسفه‌ای به‌طور ضمنی و صریح پیامدهایی دارد و این پیامدها می‌تواند در قلمروهای گوناگون و از جمله تعلیم و تربیت مطرح شود... رویکرد استنتاج که در این نوع پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد مورد بحث موافقان و مخالفان است با این حال مخالفان این رویکرد نیز اذعان دارند که می‌توان از یک نظریه عدالت، اشاره‌هایی برای تعلیم و تربیت استخراج نمود. آن‌چه که به نظر می‌رسد باید با احتیاط درباره تعلیم و تربیت گفت این است که اصرار نداشته باشیم که اصول و پیامدهای منطقی روشن خدشه‌ناپذیر غیرمنعطف از این نظریه بیرون بیاید» (متخصص ۶).

بحث دوم در ارتباط با فاصله بین نظریه تربیتی و عمل تربیتی است. نظریه‌های مختلف علی‌رغم مساعد بودن زمینه‌های مورد نیاز، ممکن است در عمل به‌طور کامل و بی‌نقص اجرایی نگردند. «به لحاظ نظری و معناشناسانه علی‌الاصول باید به کارایی منجر شود و تبیینی وجود ندارد. عدم کارایی احتمالی که ممکن است با آن برخورد کنیم ممکن است به خاطر خود نظریه نباشد اما کیفیت تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و میزان اهتمامی که کنش‌گران تعلیم و تربیت به این نظریه دارند، مهم است» (متخصص ۵). «نخست آن‌که یک سخن منطقی وجود دارد که بین نظریه و عمل فاصله وجود دارد و این گزاره شامل حال نظریه عدالت رالز نیز هست. پس قسمتی از عملی نشدن نظریه‌ها الزاماً به ماهیت نظریه بر نمی‌گردد. بخش دیگر از عملی شدن و یا نشدن نظریه، به فضای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، جغرافیایی و نیز به مکانی بر می‌گردد که قرار است این نظریه در آن عملی شود. این نکته شامل حال نظریه عدالت نیز است» (متخصص ۳). این نکته به وضوح در کشور آمریکا، که نظریه پردازان آن معتقدند سیستم تعلیم و تربیت‌شان پیرو نظریه عدالت رالز است، قابل مشاهده است و خود بدان معترفند که نظام تعلیم و تربیت موجودشان با آن‌چه مدنظر رالز است، فاصله دارد.

منابع

Studies, 54(3), 272-287.

■ Habermas, J. (1972). *Knowledge and human Interest*. London: Heinemann.

■ Haffman, A. M. (2003). *Information Technology and Teaching: A Critical Hermeneutic Interpretation for Creating Equitable Learning Environments in Urban Settings* (Doctoral dissertation). The University of San Francisco.

■ Heyting, F. (2005). Methodological traditions in philosophy of education. In F. Heyting, D. Lenzen & J. White (Eds), *Methods in philosophy of education* (pp. 1-12). London: Routledge.

■ Pravica, E. T. (2006). *Educating politics: Reading John Rawls as Educational Theorist*. Canada: University of Toronto.

■ Rawls, J. (1992). *A theory of justice*. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.

■ Rawls, J. (2001). *Justice as fairness: a restatement*. Cambridge, MA, The Belknap Press of Harvard University Press

■ Rossiter, S. (2008). *Designing Educational Technologies for Social Justice*. Retrieved from <http://www.futurelab.org.uk>.

■ Sen, A. (2009). *The Idea of Justice*. Cambridge, MA: The Belknap Press of Harvard University Press.

■ Stojanor, K. (2006). *Which Educational Inequalities Are Unjust?* Retrieved from <http://www.philosophy-of-education.org>

■ Usher, R. (1996). A critique of the neglected epistemological assumptions of educational research. In D. Scott & R. Usher (Eds), *Understanding educational research* (pp. 9-32). London & New York: Routledge.

■ Zarghami, S. (2011). *Investigating the philosophical foundations of the paradigms of explaining, understanding, and critiquing, and analyzing the role of each in educational research*. Paper presented at Sixth International Conference on Interdisciplinary Social Sciences. The University of New Orleans, USA.

■ اخوان کاظمی، بهرام. (۱۳۸۴). بررسی و نقد نظریه عدالت جان رالز: کتاب *نقد*، ۴ (۳۴)، ۱۵۱-۱۸۰.

■ باقری، خسرو و نجفی، نفیسه. (۱۳۸۷). عدالت در آموزش و پرورش از دیدگاه اسلام با تأکید بر خصوصی سازی مدارس. *مجله روان‌شناسی و علوم تربیتی*، ۳۸ (۱)، ۲۱-۴۳.

■ تلیس، رابرت‌بی. (۱۳۸۵). *فلسفه رالز* (ترجمه خشایار دیهیمی). تهران: طرح نو.

■ رالز، جان. (۱۳۸۷). *نظریه عدالت* (ترجمه سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. اثر اصلی در تاریخ ۱۹۹۸ منتشر شده است.

■ صادقی‌زاده، علی‌رضا؛ محمد حسینی؛ سوسن کشاورز و آمنه احمدی. (۱۳۸۹). *بنیان نظری تحول راهبردی در نظام تربیت رسمی و عمومی*. تهران: دبیرخانه شورای عالی آموزش و پرورش.

■ ضرغامی، سعید. (۱۳۹۰). بررسی بنیادهای فلسفی پارادایم‌های تبیین، فهم و انتقاد و تحلیل نقش جایگاه هر یک در پژوهش تربیتی. *پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت*، ۱ (۱)، ۷۵-۹۸.

■ علاقه‌بند، علی. (۱۳۸۷). *جامعه‌شناسی آموزش و پرورش*. تهران: روان.

■ علم‌الهدی، جمیله. (۱۳۹۱). *نظریه اسلامی تعلیم و تربیت* (مبانی آموزش رسمی). تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

■ مرشدی، ابوالفضل. (۱۳۸۶). *روش‌شناسی هابرماس: الگویی برای علوم انتقادی*. فصلنامه حوزه و دانشگاه، ۱۳ (۵۱)، ۱۵۳-۱۶۷.

■ منوچهری، عباس. (۱۳۸۱). *هرمنوتیک، دانش و رهایی*. تهران: بقیع.

■ نقیب‌زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۸۷). *نگاهی به نگرش‌های فلسفی ساده بیستم*. تهران: طهوری.

■ نقیب‌زاده، میر عبدالحسین. (۱۳۸۶). *درآمدی به فلسفه*. تهران: طهوری.

■ Beker, H. S. (1957). Participant observation and interviewing: a comparison. *Human organization*, 16(3), 33-35.

■ Brighouse, H. (2007). Educational Justice and Socio-Economic Segregation in School. *Journal of Philosophy of Education*, 4(4), 575-590.

■ Clark, A. J. (2006). Social Justice, Education And Schooling: Some Philosophical Issues. *British Journal of Educational*

پی‌نوشت‌ها

1. Brighouse
2. Rossiter
3. John Rawls
4. sen
5. این سیطره بدان جهت است که دیگر نظریه‌های عدالت پس از رالز با در دفاع و تأیید ساختار اصلی نظریه عدالت، به نظریه‌پردازی در این حوزه مشغول بوده‌اند و یا در تقابل با اندیشه او شکل گرفته‌اند و بسیاری از آن‌ها درون‌مایه نظریه خویش را با ذکر وجه مخالفت خویش با رالز توضیح می‌دهند.
6. Clark
7. Stojanor
8. Pravica
9. Haffman
10. Erklären
11. Cause
12. Reason
13. understanding
14. Erlebnis
15. Usher
16. Heyting
17. Habermas
18. Communicative action
19. Beker